

برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)





## پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و بیست و هشتم





آقای حسام



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۰ گنج حضور، بخش اول

گُشتن و مُردن که بر نقشِ تن است  
چون انار و سیب را بشکستن است  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۰۷

گُشتن و مُردن که برای این تن و من ذهنی اتفاق می افتد، درست مثل شکستن انار و سیب است.

آنچه شیرین است، او شد ناردانگ  
وآنکه پوسیده است، نبود غیر بانگ  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۰۸

-ناردانگ: آب انار، شربت ترش و شیرین خوشمزه  
همانطور که وقتی انار را می شکنید، آن قسمتی که شیرین است و به درد می خورد را می خورید و تفاله آن را  
دور می اندازید، در انسان هم یک قسمت شیرین وجود دارد که همین هشیاری حضور است که وقتی  
من ذهنی شکسته می شود، این هشیاری از داخل تفاله همانیدگی ها و دردها بیرون می آید. سروصدا و  
هیاهویی که من ذهنی بر حسب همانیدگی ها و دردها و برای دیده شدن به راه می اندازد و می گوید بیا  
من را ببینید که چقدر دیدنی هستم، به حرف من گوش بدهید و ببینید چقدر دانش دارم، این ها همان  
پوسیدگی است که باید دور انداخته شود [ولی آن چیزی که شیرین است یعنی حضور اصلاً حرف  
نمی زند.]



نکته : شما این بیت‌ها را فقط معنی نکنید، بلکه به خودتان نگاه کنید ببینید آیا این آب انار و این شربت خوشمزه با فضاگشایی و عدم کردن مرکز در درونتان دیده می‌شود؟ باید هر بیت را آن قدر تکرار کنید که معنای آن در درونتان به صورت دیدن اشکال و یا سازنده دیدن خودتان به صورت حضور ناظر تجربه شود، یعنی شما نیاید در ذهن بمانید و یک چیز ذهنی را به یک چیز ذهنی تبدیل کنید، و بگذرید و بروید. درست است که ابیات را با ذهن می‌خوانید ولی باید سعی کنید چنان روی شما اثر کند که از ذهن بیرون بپرید.

آنچه با معنی ست، خود پیدا شود  
و آنچه پوسیده ست، آن رسوا شود  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۰۹

آن چیزی که معنا دارد و شیرین است خودش پیدا می شود. یعنی زنده شدن به زندگی نیاز به هیاهو ندارد زیرا وقتی فضا باز می شود عشق، زیبایی و رواداشت از مرکز انسان تشعشع می کند، همه این را می فهمند. و آنچه پوسیده است مدام حرف می زند، سروصدا راه می اندازد و رسوا می شود.

نکته: آیا لازم است مولانا بگوید که من عارف و شاعر بزرگی هستم؟ خیر، زیرا همین که چند بیت او را می خوانیم این را می فهمیم. شما نیز همین که به حضور زنده شوید، نباید حرف بزنید، زیرا آنچه که در شما معنا دارد، خودش خودش را پیدا می کند.

رُو به معنی گوش ای صورت پرست  
 ز آن که معنی بر تن صورت، پَر است  
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۱۰

ای صورت پرست، تابه حال چیزهای ذهنی را پرستیدی، اکنون برو مرکزت را با فضاگشایی عدم کن یعنی چیزها را از مرکزت بیرون کن و جای آنها خدا و معنا را بگذار. به خاطر آن که معنا بر نقش صورت همانند پَر است، پری که با آن بتوانی از ذهن بیرون بپری.



همنشینِ اهلِ معنی باش تا  
هم عطا یابی و هم باشی فتی  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۱۱

-فتی: جوان مرد

همنشین بزرگانی مثل مولانا باش، نه همنشین من‌های ذهنی. تا هم فضا را باز کنی، بزرگان به تو کمک کنند و از زندگی بخشش، خرد و عشق بگیری و هم جوانمرد و از جنس حضور شوی، نه از جنس من‌ذهنی خسیس.

جانِ بی‌معنی در این تن، بی‌خلاف  
هست همچون تیغِ چوبین در غلاف  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۱۲

جان بی‌معنی، جانی که به معنا زنده نشده، یعنی همین من‌ذهنی و هشیاری جسمی، بدون شک و بدون هیچ‌گونه بحث و جدل، مانند یک تیغ چوبین در غلاف است. [داشتن یک تیغ چوبین در غلاف برای رفتن به جنگ در کنار پهلوانانی که شمشیرهای فولادین دارند، خنده‌دار است. در این جهان پرچالش ما شخصاً و جمعاً با من‌ذهنی به جنگ چالش‌ها، حل مسائل، درست کردن روابط و برداشتن موانع خود می‌رویم و نمی‌فهمیم که من‌ذهنی کار نمی‌کند. تمام این‌ها با شمشیر پولادین یعنی هشیاری حضور و عشق حل می‌شوند.]

نکته: شما بین عشق، فضاگشایی و آوردن خداوند به مرکزتان و آوردن چیزها به مرکز خود فرق بگذارید. وقتی چیزها را به مرکز خود می‌آورید شمشیر چوبین دارید.



تا غلاف اندر بُود، باقیمت است  
چون برون شد، سوختن را آلت است  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۱۳

تا وقتی که شمشیر چوبین من ذهنی در غلاف است، به نظر با ارزش است؛ یعنی تا زمانی که انسان در سنین بیست یا سی سالگی است و هنوز هیچ کاری نکرده، با من ذهنی و پندار کمال فکر می کند واقعاً استاد است و همه چیز را می داند، ولی همین که با من ذهنی شروع به فکر و عمل می کند متوجه می شود که این من ذهنی شبیه شمشیر چوبین است، نمی بُرد و فرو نمی رود؛ یعنی مسائل را حل نمی کند، فکرها، همانیدگی ها و الگوها و باورهای آن همگی پوسیده و نامربوط است و راه حل نیست؛ پس باید همه را بسوزاند و دور بیندازد.

تیغِ چوبین را مَبَر در کارزار  
بنگر اوّل، تا نگردد کار زار  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۱۴

-کارزار: جنگ و نبرد  
-زار: خراب و نابسامان

با شمشیر چوبین به جنگ نرو، یعنی فکرها و عدم خلاقیت من ذهنی را به کارزار زندگی شخصی و اجتماعی ات نبر زیرا اصلا کارگر نیست. اول نگاه کن که تیغت چوبین و از جنس من ذهنی است یا فولادین و از جنس حضور و تا کار به جاهای باریک نکشیده خودت را بازبینی کن.



نکته: ای مردم جهان، تیغ چوبین را به کارزار حل مسائل بزرگ این عالم نبرید، چون این تیغ چوبین یعنی من ذهنی پُر از حرص، شهوت، خشم و نفرت است. ما با خشم و نفرت می‌خواهیم مسائلمان را حل کنیم ولی همچون چیزی نمی‌شود، شما نمی‌توانید با کسی که از او متنفر هستید به توافق برسید، زیرا می‌خواهید از او فرار کنید و اصلاً او را نبینید، می‌خواهید او را بکشید و از بین ببرید که از بین بردن راه حل نیست بلکه تیغ چوبین است.

گر بُود چوبین، برو دیگر طلب  
ور بُود الماس، پیش ا با طرب  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۱۵

اگر می بینی شمشیرت چوبین است، من ذهنی داری، با چیزها همانیده هستی و خشم، ترس، رنجش، کدورت، کینه، حسادت و اضطراب داری، تنگ نظر هستی، می ترسی، شب خوابت نمی برد و احساس گناه و خبط داری، در این صورت برو شمشیر صنع و فضاگشایی را بطلب و پیدا کن؛ زیرا شمشیر چوبین به درد نمی خورد. بگو این لحظه هرچه که ذهنم نشان می دهد بهانه ای ست برای به دست آوردن شمشیر فولادین صنع خداوند. اگر دیدی به صنع و به عشق مجهز شدی، فضا باز و مرکزت عدم شد، در این صورت شمشیر تو الماس شده است، پس با شادی به جنگ چالش ها برو.



تیغ در زرادخانه اولیاست  
دیدن ایشان شما را کیمیاست  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۱۶

-زرادخانه: کارگاه اسلحه‌سازی

تیغ در کارخانه اسلحه‌سازی مولانا و بزرگان است. دیدن ایشان یعنی درک سخن‌های آدمی مثل مولانا  
واقعاً برای شما مثل کیمیاست.

جمله دانایان همین گفته، همین

هست دانا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۱۷

همه دانایان یعنی کسانی که به دانایی ایزدی دست یافته و مرکزشان عدم است همین را گفته‌اند. شخص دانا که فضا را باز و مرکز را عدم می‌کند رحمت خداوند است، نه تنها برای انسان‌ها، بلکه برای کائنات.

قرآن کریم، سوره انبیا (۲۱)، آیه ۱۰۷

—«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ.»

«و نفرستادیم تو را، جز آنکه می‌خواستیم به مردم جهان رحمتی ارزانی داریم.»



حق فشانَد آن نور را بر جان‌ها  
مُقْبِلان برداشته دامن‌ها  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۶۰-

-مُقْبِل: نیک‌بخت

خداوند آن نور را به آدم‌های نیک‌بخت که با فضاگشایی ذهن را تعطیل می‌کنند و نمی‌گذارند چیز ذهنی به مرکزشان بیاید می‌فشانَد. یعنی همین که فضا باز شد، تمام چهار بُعد آن‌ها در معرض دم قضا و کُن فکان قرار می‌گیرد. مقبلان یعنی کسانی که فضاگشایی می‌کنند و منبسط می‌شوند دامن‌ها از این نور برداشته‌اند. [اما کسانی که منقبض هستند و من ذهنی دارند بهره‌ای از این نور نمی‌برند.]

نکته: با نور و دید این لحظه زمان مجازی و هرچه که ذهن نشان می‌دهد زیبا دیده می‌شود. در حقیقت زیبایی از دید شماست، نه در بیرون. این من‌ذهنی است که زشت و زیبا می‌بیند، زیبای من‌ذهنی هم زشت است و مقبل نیست. حال شما به خودتان نگاه کنید و ببینید مرتب منقبض می‌شوید یا منبسط؟ اگر منبسط می‌شوید مقبل هستید و این نور را می‌گیرید ولی اگر منقبض می‌شوید، بدبخت هستید و آن را نمی‌گیرید.



وَأَنْ نُّنَارِ نُوْرًا رَا أُوْ يَافْتَه  
رُوْی، از غَیْرِ خِدا بَر تَافْتَه  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۶۱

او بخشش و نثارِ نور را از طرف زندگی گرفته است و رویش را از غیر خدا یعنی از هرچه که ذهن نشان می دهد، برگردانده است. [در این لحظه شما نباید غیر خدا را به مرکزتان راه بدهید و این هم به کمک خود خداوند است.]

هر که را دامانِ عشقی نابُده  
ز آن نثارِ نور، بی بهره شده  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۶۲

هر کسی که دامان عشق ندارد یعنی فضا را باز نمی کند، از بخشش نور خداوند بهره‌ای نمی گیرد.

با تشکر:  
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها  
گوینده: حسام





آقای حسام



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۰ گنج حضور، بخش دوم

غیرت آن باشد که او غیر همه ست

آن که افزون از بیان و دمدمه ست

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۱۳

غیرت آن است که انسان مرکزش را در اختیار چیز دیگری جز خداوند نگذارد. خداوند غیر از همه و غیر از آن چیزهایی ست که ذهن نشان می دهد و بیشتر از بیان و دمدمه ذهن است.

نکته ۱: من ذهنی مدام حرف می زند و ما را افسون می کند، ما در فکرهایمان گم می شویم و در حالی که از فکر یک همانیدگی به فکر همانیدگی دیگر می رویم، خودمان را بیان می کنیم و فکر می کنیم چیز خوبی می گوئیم اما این دمدمه و جادوی ذهن است.

نکته ۲: دو جور غیرت می توانیم در نظر بگیریم، غیرت خداوند نسبت به شما این است، که می گوید مرکزتان غیر از من و عدم نمی تواند چیز دیگری باشد؛ زیرا دچار ریب المنون، گرفتاری و دردهای من ذهنی مثل خشم و ترس می شوید و غیرت شما نسبت به خداوند این است که غیر از خداوند چیزی را در مرکزتان نگذارید.

نکته ۳: غیرت در معنای مصطلح این است که کسی به همسر من و به ناموس من نگاه نکند، اینها غیرت نیست بلکه تعاریف من در آوردی غیرت است. غیرت یعنی این که چیز ذهنی را که از جنس خداوند نیست به مرکزتان راه ندهید.



هر که با ناراستان هم‌سنگ شد  
در کمی افتاد و عقلش دنگ شد  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۳

-هم‌سنگ: هم‌وزن، همتایی، در این جا مصاحبت  
-دنگ: احمق، بی‌هوش

هر کسی که با «ناراستان» یعنی من‌های ذهنی و آن چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد معادل، هم‌سنگ و هم‌ارزش شود، به نقصان من‌ذهنی می‌افتد، از زندگی جدا شده و عقلش احمق، دنگ و گیج می‌شود.

نکته: همین که شما چیز ذهنی را به مرکزتان بیاورید و عینک دیدتان قرار دهید ناراست می‌شوید. راست و راستین کسی است که مرکزش عدم است.

رُو أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ بَاشِ  
خَاكِ بَرِ دَلداریِ اَغیارِ پاشِ

«برو نسبت به کافران سخت و باصلابت باش و بر سر عشق و دوستی نامحرمانِ بدنهاده، خاک بیاش.»

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۴

یعنی هر چیزی که ذهن نشان می‌دهد و جسم است را به مرکزت نیاور و در این کار بسیار سخت‌گیر باش و با فضاگشایی، عدم کردن مرکز و بیرون پریدن از سبب‌سازی ذهن، بر سر غیرها یعنی آن‌چه ذهن نشان می‌دهد و به اندیشه‌ات می‌آید خاک بیاش و آن‌ها را پرستش نکن.

نکته ۱: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» معنی اش این نیست که برو کُفار را بکُش. از نظر من ذهنی غیر از من و امثال من که این باورها را داریم و باورهای دینی ماست، بقیه که باورهای دیگری دارند همه کفار هستند، فکر می کنیم همه را باید بکشیم که این غلط است.

نکته ۲: شما با اندیشه تان نمی توانید خدا را بفهمید، تنها راه این است که از سبب سازی بیرون بپرید و فضا را باز کنید، ببینید وقتی مرکزتان عدم و فضا باز می شود حالتان چگونه می شود؟ این را امتحان کنید. نباید در سبب سازی بایستید و فضاگشایی و مرکز عدم را تجسم کنید، این سبب سازی ذهن است.

قرآن کریم، سوره فتح (۴۸)، آیه ۲۹

«...أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...»

«...بر کافران سخت گیر و با خود شفیق و مهربانند...»



بر سرِ آغیار چون شمشیر باش  
هین مکن روباه‌بازی، شیر باش  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۵

هرچه را که ذهنت نشان می‌دهد، همانیدگی‌ها، عادت‌ها و شرطی‌شدگی برای آوردن چیزها به مرکزت و این بند ناف جهان را با شمشیر شناسایی ببر و هویت خود را از چیزها بیرون بکش. بگو دیگر نمی‌خواهم از پول، دوست، همسر، مقام، دانش و بدنم خوشبختی بگیرم. آگاه باش و دیگر روباه‌بازی، کاهلی و امروز و فردا نکن و وقتی متوجه یک اشکال و همانیدگی در خودت شدی همان موقع اقدام کن و عقب نینداز. [نگو من فعلاً ناراست می‌شوم، به نفع من است تا مقداری پول در بیاورم، خانه بخرم، خانه را بزرگ کنم و وضعم بهتر شود سپس روباه‌بازی را کنار می‌گذارم.]

بس بُدی بنده را گفی بِاللّٰه  
لیکش این دانش و کفایت نیست  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۹۹

-گفی بِاللّٰه: خداوند کفایت می کند.

خداوند برای هر بنده‌ای کافی است اما من ذهنی که چیزهای آفل را یار خود می داند و فکر می کند خدا  
برایش کافی نیست، فضا را نمی گشاید، ذهن و محتوای ذهنش را رها نمی کند و دانش و تشخیص کافی  
ندارد تا این موضوع را بفهمد.

«بیت هندسی»

نکته: بعضی مواقع که شما فضاگشایی می کنید و این ابیات را می خوانید، لطیف می شوید و این فضا  
خودش گشوده می شود، آن دید متوجه می شود که خداوند برای شما کافی ست ولو این که من ذهنی به  
تنگ نظری، خست و به محدودیت عادت کرده است.



هر که نقصِ خویش را دید و شناخت  
اندر استکمالِ خود دواسبه تاخت  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۲

-استکمال: به کمال رسانیدن، کمال خواهی  
-دواسبه تاختن: کنایه از شتاب کردن و به شتاب رفتن  
هر کس نقص‌های خود را ببیند و بشناسد، برای اصلاح خود با سرعت تمام و با چالاکی و شتاب می‌تازد و خودش را به تکامل می‌رساند. [داشتن من‌ذهنی نقص بزرگی ست، همانیدن با چیزها، درد داشتن، این که می‌دانیم از کسی رنجش داریم اما برای حل آن سهل‌انگاری می‌کنیم، پندار کمال، ناموس، داشتن عادت بدی که ما را به انقباض می‌برد، میل به دیده شدن این‌ها همه نقص‌های بزرگی هستند، آیا ما آن قدر قدرت داریم که نقص‌های خودمان را ببینیم؟]  
«بیت هندسی»



نکته ۱: اگر شما از مادر خود رنجیده‌اید ولی می‌گویید اول بهتر است مادرم از من معذرت بخواهد این درست نیست، مادرتان از شما عذرخواهی نمی‌کند، شما این نقص خود را بشناسید و خودتان را اصلاح کنید.

نکته ۲: اگر شما نقص خود را ببینید و بشناسید و آن را در هشیاری‌تان نگه دارید، اقرار کنید که واقعاً این نقص را دارید، سعی هم کنید ولی نتوانید آن را تغییر دهید، در این صورت کارگاه خداوند می‌شوید.

کارگاه صنع حق چون نیستی ست  
پس برون کارگاه بی‌قیمتی ست  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۹۰-

کارگاه صنع خداوند نیستی است، یعنی مرکز انسانی است که با شناسایی به ایرادهایش اقرار می‌کند؛ اما بیرون کارگاه که ذهن است هیچ ارزشی ندارد. [نستی در واقع مرکز آن کسی ست که می‌داند بودن در ذهن عیب است، همانیدگی و دردهایش را شناسایی می‌کند و آگاه است که نمی‌تواند فضاگشایی کند و زندگی در ذهن، گذاشتن چیزهای آفل در مرکز و پرستش آن‌ها هم از نظرش کار درستی نیست.] «بیت هندسی»

نکته: اگر شما یک کُنده بزرگ درخت را جلو نجار بگذارید، نجار در آن یک میز و صندلی می بیند که شما نمی بینید. ما نیز یک وجود نتراشیده و نخراشیده‌ای داریم مثل کُنده درخت و می گوییم خداوند از این کُنده وجود ما میز و صندلی و یا یک چیز جالبی درست کند. بنابراین با اقرار به عیب‌هایمان کارگاه خداوند می شویم.



جمله استادان پی اظهار کار  
نیستی جویند و جای انکسار  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۸

-انکسار: شکسته شدن، شکستگی، مجازاً خضوع و فروتنی

همه استادان زمینی مثل نجار، معمار یا پزشک برای این که استادی خود را نشان دهند دنبال نیستی یعنی جایی که ایراد هست می گردند. [مثلاً قابلیت درمان یک پزشک وقتی مشخص می شود که یک مریض وجود داشته باشد، اگر همه سالم باشند دیگر پزشک لازم نیست].  
«بیت هندسی»

نکته: وقتی که شما به ایرادهایتان اقرار کرده، آن‌ها را شناسایی می‌کنید و روی خودتان کار می‌کنید و با دیگران کار ندارید؛ وقتی که متوجه می‌شوید مقصر رنجستان خودتان بوده‌اید زیرا از دیگران چیزی خواسته‌اید که اصلاً نباید می‌خواستید؛ وقتی که متوجه می‌شوید همهٔ بلاهایی که سرتان آمده به خاطر منیت خودتان بوده، آن‌گاه انکسار پیدا می‌کنید، دیگر طلبکار نمی‌شوید و می‌فهمید که خودتان کرده‌اید، بنابراین نیست می‌شوید و مثل کُندهٔ درخت در دستان خداوند قرار می‌گیرید تا شما را بسازد.

لاجرم استاد استادان، صمد

کارگاهش نیستی و لا بود

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۹

—صمد: بی‌نیاز و پاینده، از صفات خداوند

در نتیجه «استاد استادان، صمد» یعنی خداوند بی‌نیاز، کارگاهش نیستی و لا است؛ یعنی کارگاه خداوند

مرکز انسانی ست که اقرار می‌کند مریض است و عیب دارد.

«بیت هندسی»

نکته: هر خاصیتی که خداوند دارد ما هم داریم، او صمد است، ما هم صمد هستیم. او احد و یکتاست، ما

هم یکتا هستیم ولی چون یارهای زیادی پیدا کرده‌ایم، احد بودن و صمد بودنمان را از دست داده‌ایم.



هر کجا این نیستی افزون تر است  
کارِ حق و کارگاهش آن سر است  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۰

هرکسی بیشتر اقرار کند که عیب و نیستی دارد، در این صورت بیشتر کارگاه حق می شود و خداوند بیشتر می تواند با «قضا و کُنْ فَکَانَ» روی او کار کند.

«بیت هندسی»

نکته: اگر می خواهید من های ذهنی شما را درست کنند، بروید به من ذهنی. ولی اگر می خواهید خداوند شما را درست کند، فضا را باز کنید و در عین حال شناسایی و اقرار کنید که همانیدگی، درد و عیب دارید.

حقّ ذاتِ پاکِ اللهُ الصَّمَدُ  
که بُودَ بهِ مارِ بدِ از یارِ بدِ  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۴

-صَمَد: بی‌نیاز، از صفات خداوند

سوگند به ذات پاک خداوند بی‌نیاز که ای انسان، تو ذاتِ پاکِ صمد و بی‌نیاز خودت را ببین که از جنس خدا و امتداد او هستی، اما یارِ بدِ داری که حتی از مارِ بدِ هم بدتر است. این یارِ بدِ همان چیزی است که ذهن نشان می‌دهد و به مرکزت می‌آید.  
«بیت هندسی»

نکته: با این ابیات ثابت می‌کنیم که شما باید خودتان را متقاعد کنید، آن‌ها را بخوانید و خودتان خودتان را تبدیل کنید. در ضمن این را هم بدانید که اگر شما به خودتان کمک نکنید، هیچ‌کس به شما کمک نمی‌کند. ما باید به این بیداری برسیم که تنها کمکِ خودمان خودمان هستیم. شما از کسی سؤال نکنید، همین ابیات را بخوانید. اگر این حرف را نپذیرید بعد از این که به هزار نفر مراجعه کردید آخر سر خودتان را پیدا می‌کنید و به این نتیجه می‌رسید و می‌گویید فقط خودم بودم و باید خودم به خودم کمک می‌کردم.



مارِ بدِ جانی ستاند از سلیم

یارِ بدِ آرد سوی نارِ مقیم

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۵

یارِ بد، هر من ذهنی، بدتر از مارِ بد است؛ زیرا مارِ بد یک دفعه مارگزیده را می‌گزد و راحت می‌کند، او می‌میرد. اما یارِ بد اگر با آدم بماند یک عمر درد خواهد کشید. به عبارت دیگر آوردن همانیدگی به مرکز، انسان را به سوی «نارِ مقیم» و درد ساکن شده می‌برد که همه به آن دچار شده‌اند.

«بیت هندسی»

نکته: مولانا معتقد است که اگر با همانیدگی‌ها بمیریم بعداً هم درد می‌کشیم.

از قرین بی قول و گفت‌وگوی او  
خو بدزد دل نهان از خوی او  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

دل ما بدون این که حرف بزنیم و گفت‌وگو کنیم، به‌طور پنهانی از دل قرین خود خو می‌دزدد. [بنابراین  
ببینید چه چیزی به مرکزتان می‌آید و قرین شما می‌شود که خوی او را می‌دزدید؟ اگر کسی خشمگین  
است، خشمش را می‌دزدید. اگر کسی به زندگی زنده است، زندگی‌اش را می‌دزدید، پس بهتر است که با  
بزرگان قرین شوید و اشعار مولانا را بخوانید.]  
«بیت هندسی»

نکته : با آوردن تصویر ذهنی چیزهای بیرونی و من‌های ذهنی به مرکز، در حقیقت قرین بد را به مرکز می‌آوریم و عدم و خداوند را نمی‌آوریم. ما عاشق من‌های ذهنی می‌شویم و از آن‌ها دل‌داری می‌خواهیم، برای همین مایوس شده‌ایم. بزرگ‌ترین یأس و شکست این است که انسان در قالب یک رابطه‌ای مثلاً زناشویی از کس دیگر که همسرش باشد خوشبختی و عشق بخواهد و عشق درون خودش را رها کند. بالاخره متوجه می‌شود که اگر فضا را باز کند و به عشق درونش زنده شود، آن موقع عشق را در طرف مقابل هم می‌تواند ببیند و این رابطه شکست نمی‌خورد.



دلدارُ مرا گفـت: زِ هر دلـداری  
گر بوسه خـری، بوسه ز من خر باری  
-مولوی، دیوان شمس، رباعی شمارهٔ ۱۸۷۳

-باری: سرانجام

دلدار که همان خداوند است به من گفت که از هر دلـداری که ذهنت نشان می دهد بوسه می خواهی،  
سرانجام یک بوسه ای هم از من بخواه.

گفتم که به زر؟ گفت که زر را چه کنم؟  
گفتم که به جان؟ گفت که آری، آری!  
-مولوی، دیوان شمس، رباعی شماره ۱۸۷۳

گفتم چقدر زر بدهم؟ بوسه را چند می دهی؟ خداوند گفت من زر را می خواهم چه کنم؟ من آن چیز ذهنی را که برای تو با ارزش است، می خواهم چه کنم؟ گفتم که جانم را بدهم؟ گفت آری. [یعنی اگر جان ذهنی ام را بدهم، یک بوسه از خداوند می توانم بگیرم.]

نکته: بوسه یعنی چه؟ یعنی یک تماس. ما از خدا جدا هستیم، وقتی جان یک همانیدگی را می‌دهیم، تماس ما با او برقرار می‌شود و فضا گشوده می‌گردد و همین‌طور ادامه می‌دهیم تا همه همانیدگی‌ها را بیندازیم و مرتب بوسه می‌گیریم و بالاخره به او تبدیل می‌شویم.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام






با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود







**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

**[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)**